University of Sistan and Baluchestan

Journal of Historical Researches of Iran and Islam

Print ISSN: 2345 - 2099
Online ISSN: 2717 - 2953

Analyzing the Elements and Components of Iranian Identity in Hafiz-i Abru's Zubdat al-Tawarikh

Azami Fariba [1] **Saleh Pargari** ✉[2] **Fouad Pour-Arian**, [3] **Mohammad Hassan Raznahan**[4]

1. PhD Student in History of Iran after Islam, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Karaj, Iran. Email: *aazami.f@gmail.com*
2. (Corresponding Author) Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Karaj, Iran. Email: *pargari@khu.ac.ir*
3. Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Karaj, Iran. Email: *fo.pour@khu.ac.ir*
4. Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Karaj, Iran. Email: *raznahan@khu.ac.ir*

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 24April2024

Received in revised form:18Augu2024

Accepted: 9Sept2024

Published online: 5Nove2024

Key word:

Iran,
Timurid Empire,
Hafiz-i Abru,
Zubdat al-Tawarikh ,
Shahrukh,
Identity,
Iranian identity.

ABSTRACT

The purpose of this article is to study the elements and components of Iranian identity in the book "Zubdat al-Tawarikh "by Hafiz-i Abru. Since the identity of any country is a historical category and must be studied in its historical context, the field of historiography is a suitable method for understanding Iranians' perception of their identity in different periods. This research, while examining the elements and components of Iranian identity in the book "Zubdat al-Tawarikh " by Hafez Ebro, seeks to answer how these elements and components were represented in the book. To achieve this, the research analyzes the components of Iranian identity in the text of "Zubdat al-Tawarikh " using a descriptive-analytical approach based on library sources. The findings of the research indicate that Hafez Abro, through a narrative format, highlights the victories and expansion of Timur and Shahrukh to emphasize the concept of "Iran-Zemin" in the depiction of incidents and events. By portraying the Timurid amirs as mythological, historical kings, and national-religious heroes embodying the ideal kingship of Iran, he attributes their victories and honors to Iranians. Additionally, while praising them, he indirectly offers advice.

Cite this article: **Azami ,Fariba & Pargari, Saleh & Pour-Arian ,Fouad & Raznahan,Mohammad Hassan** (2025). **Analyzing the Elements and Components of Iranian Identity in Hafiz-i Abru's Zubdat al-Tawarikh.** Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vol 18, No.35 Pages: 1-25.

DOI. 10.22111/jhr.2024.48525.3688

© The Author: **Azami ,Fariba &Saleh Pargari & Fouad Pour-Arian& Mohammad Hassan Raznahan**
Publisher: University of Sistan and Baluchestan

پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام
شاپا چاپی: ۲۳۴۵-۲۰۹۹
شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۲۹۵۳

واکاوی عناصر و مؤلفه‌های هویت ایرانی در زبده التواریخ حافظ ابرو

اعظمی فریبا [۱] صالح پرگاری [۲] فواد پورآرین [۳] محمدحسن رازنهان [۴]

۱.دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، کرج، ایران. رایانامه: aazami.f@gmail.com
۲.(نویسنده مسئول) دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، کرج، ایران. رایانامه: pargari@khu.ac.ir
۳.دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، کرج، ایران. رایانامه: fo.pour@khu.ac.ir
۴.دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، کرج، ایران. رایانامه: raznahan@khu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:۱۴۰۳/۰۲/۰۵
تاریخ بازنگری:۱۴۰۳/۰۵/۲۸
تاریخ پذیرش:۱۴۰۳/۰۶/۱۹
تاریخ انتشار:۱۴۰۳/۰۸/۱۵

واژه‌های کلیدی:
ایران،
تیموریان،
حافظ ابرو،
زبده التواریخ،
هویت،
هویت ایرانی.

چکیده

این مقاله درصدد است تا عناصر و مؤلفه‌های هویت ایرانی در کتاب «زبده‌التواریخ» حافظ ابرو را بررسی و باز نمایی کند. از آنجایی که هویت هر سرزمینی مقوله‌ای تاریخی است و باید در بستر تاریخی آن مورد مطالعه قرار گیرد؛ لذا عرصه تاریخ‌نگاری محمل مناسبی برای شناختِ برداشت ایرانیان از هویت خود در دوره‌های مختلف است. این پژوهش به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که عناصر و مؤلفه‌های هویت ایرانی در کتاب «زبده‌التواریخ» چگونه بازنمایی شده است؟ بدین منظور این پژوهش با رویکرد توصیفی–تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای، مؤلفه‌های هویت ایرانی در متن کتاب «زبده‌التواریخ» را مورد بررسی قرار می‌دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد حافظ ابرو با استفاده از قالب روایت‌گونه، در خلال گزارش از حوادث و رویدادها، از پیروزی‌ها و جهانگشایی تیمور و شاهرخ در جهت برجسته‌سازی مفهوم «ایران‌زمین» بهره گرفته است. وی با گذاشتن امیران تیموری در قالب شاهان اساطیری، تاریخی و قهرمانان ملی–مذهبی و شاهی آرمانی ایران، پیروزی‌ها و افتخارات آن‌ها را افتخارات ایرانیان دانسته و از سوی دیگر در عین ستایش آنان، در لفافه به اندرزگویی آن‌ها می‌پردازد.

استناد: اعظمی،فریبا و پرگاری، صالح و پورآرین ، فواد و رازنهان، محمدحسن محمد (۱۴۰۳) ***واکاوی عناصر و مؤلفه‌های هویت ایرانی در زبده التواریخ حافظ ابرو***،پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، پاییز و زمستان۱۴۰۳، دوره ۱۸، شماره ۲ – شماره پیاپی۳۵، ص۱– ۲۵.

DOI. 10.22111/jhr.2024.48525.3688

© نویسندگان . اعظمی فریبا و صالح پرگاری و فواد پورآرین و محمدحسن رازنهان
ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان

مقدمه

یکی از راه‌های شناخت ایرانیان از هویت خود، بررسی دقیق منابع و متون تاریخی هر دوره است. مورخان ایرانی که در شمار اهل قلم دوره خود به‌حساب می‌آیند، در حفظ و انتقال میراث فرهنگی و تاریخی ایران و همچنین بازنمایی هویت ایرانی سهیم بوده‌اند؛ هر چند مورخان دربار، شاهان عصر خود را نیز ستایش و تمجید کرده‌اند. هویت ایرانی در دوره ساسانیان بر مبنای سرزمین، دولت، اسطوره و تاریخ، زبان و فرهنگ ساخته و پرداخته شده بود. (گراردونیولی، ۱۴۰۰: ۵۶–۵۰) حمله اعراب به ایران و فروپاشی ساسانیان و برآمدن اسلام، پایه‌های همبسته سیاسی و دینی هویت ایرانی را سست کرد و یکپارچگی آن را بر هم زد؛ (اشرف، ۱۳۷۳: ۵۳۵) اما ایرانیان توانستند هویت فرهنگی خود را در بستر تمدن اسلامی بازسازی کنند. (همان، ۵۳۱) در قرون نخستین اسلامی، کتب تاریخ عمومی چون «تاریخ طبری»، «تاریخ یعقوبی» و «اخبار الطوال» دینوری به زبان عربی نگاشته شد. (اشپولر،۱۳۶۰: ۱۵) تهاجم مغولان در قرن هفتم، بار دیگر هویت ایرانی را با بحران مواجه کرد؛ نه تنها ایران زیر سیطره قومی نامسلمان قرار گرفت، بلکه سرزمین ایران به‌عنوان بخشی از الوس چهارگانه چنگیزی نیز شناخته شد. تاریخ‌نگاری این دوره، به دلیل علاقه قوم مغول به ثبت لشکرکشی‌ها و فتوحات و حفظ سنن خود و حمایت آن‌ها از مورخان، نسبت به دوران پیش رونق بیشتری گرفت. عناصر و مؤلفه‌های هویت ایرانی در متون تاریخی دوره مغول- ایلخانی (۷۳۶–۶۱۶ ق) بازتاب بیشتری یافت؛ این امر متأثر از شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این دوره بود. سقوط خلافت عباسی (۶۵۶ ق)، احیای مفاهیم «ایران» و «ایران زمین» با روی کار آمدن ایلخانان و فرمانروایی آنان بر قلمرویی منطبق بر ایران باستان و همچنین شناخته شدن ایلخانان به‌عنوان حاکمان و پادشاهان ایران زمین از جمله این عوامل بود. اسلام‌پذیری اسلام‌پذیری غازان‌خان (حکومت ۷۰۳–۶۹۴ ق) و ایلخانان بعدی، انجام اصلاحات اقتصادی، اجتماعی غازان‌خان تحت تأثیر خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر و روی آوردن به سنن کشورداری و اندیشه‌های ایرانشهری، از دیگر عوامل تأثیرگذار بر هویت ایرانی در این دوره بود(امینی، رضوی، ۱۴۰۲، صص۵۴). از سوی دیگر مورخان این دوره چون عطاملک جوینی، رشیدالدین فضل‌الله،

فضل‌الله بن عبدالله شیرازی ملقب به وصاف‌الحضره و حمدالله مستوفی و غیره که اکثراً از کارگزاران حکومتی نیز بودند، به نحوی آگاهی قومی، سرزمینی و هویت تاریخی خود را به درجاتی در آثارشان منعکس کرده و نقش مهمی در بازتولید و بازنمایی هویت ایرانی در این مقطع داشتند. با فروپاشی حکومت ایلخانی (۷۳۶ ق) و عصر فترتی که پنج دهه طول کشید (۷۸۱-۷۳۶ ق)، سرزمین ایران بار دیگر با یورش‌های تیمور (۸۰۷-۷۸۱ ق) مواجه و به تصرف وی درآمد.۳۶ ق)، سرزمین ایران بار دیگر با یورش‌های تیمور (۸۰۷-۷۸۱ ق) مواجه و به تصرف وی درآمد.

تیمور به دلیل علاقه به تاریخ (حافظ ابرو،۱۳۸۰: ۱۵/۱؛ ابن‌عربشاه،۲۵۳۶: ۱۵۱ و ۲۹۴) و ثبت کشورگشایی‌هایش، همواره تعدادی از مورخان را برای ضبط و ثبت وقایع و رویدادها، با خود همراه می‌کرد. (میرخواند،۱۳۷۳: ۱۱۱۶) علاقه امیران تیموری به ثبت و ضبط رویدادهای و حوادث دوران خود و همچنین حمایت از مورخان از جمله عوامل تألیف کتب تاریخی متعددی در این دوره شد. حکومت یکپارچه تیمور، حمایت وی از هنرمندان و صنعتگران و علاقه‌ی وی به تاریخ و همچنین چهار دهه ثبات و بهبود در اوضاع اقتصادی و فرهنگی دوران شاهرخ و حمایت وی و دیگر امیران تیموری از اصحاب قلم و هنر از عوامل تأثیرگذار بر هویت ایرانی در دوره تیموری بود. جهت بررسی روند تاریخی هویت ایرانی در این دوره، کتب تاریخی این دوره از اهمیت قابل توجهی برخوردار است؛ (فیضی، ۱۳۹۴، صص ۱۰۳) چرا که متون تاریخی از منابع مهم در بازتاب گفتمان زمان خود هستند. با بررسی منابع و متون تاریخی این دوره، می‌توان خودآگاهی و عناصر هویتی ایرانیان را مورد مطالعه قرارداد. کتاب «زبده‌التواریخ» نوشته «شهاب‌الدین عبدالله‌بن‌لطف‌الله‌بن‌عبدالرشید» ملقب به «حافظ ابرو» یکی از متون تاریخی دوره تیموری است که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی-تحلیلی به چگونگی بازتاب مؤلفه‌های هویت ایرانی در این کتاب می‌پردازد. فرض پژوهش بر این است که حافظ ابرو مؤلفه‌های هویتی چون سرزمین، اساطیر و تاریخ و اندیشه‌های ایرانشهری را در قالب روایت و گزارش و اندرز به گونه‌ای گسترده و پر رنگ در زبده‌التواریخ بازتاب داده است.

پیشینه تحقیق:

بررسی های مقدماتی در بازیابی پیشینه این پژوهش حاکی از آن است که درباره موضوع مورد بررسی مقالات و آثار متعددی بصورت ضمنی و زمینه ای وجود دارد لیکن پژوهشی مستقل درباره این موضوع

یافت نشد. براساس این بررسی مقالات مختلفی به شرح ذیل می توانست اساس اولیه موضوع مورد پژوهش باشد : مقاله «حافظ ابرو و آثار او» (بارتولد، ۱۳۷۵: ۶۶-۳۳) نوشته‌ی ولادیمیروویچ بارتولد یکی از پژوهش های اساسی درباره حافظ ابروست، وی را می‌توان از پیشگامان بررسی تاریخ‌نگاری حافظ ابرو، بشمار آورد. این مقاله ضمن تاکید بر جغرافیای حافظ ابرو، حاوی اطلاعات ارزشمندی در خصوص زندگی و معرفی و تحلیل آثار حافظ ابرو است. اثر دیگرکتاب «تداوم و تحول در تاریخ‌نگاری ایران؛ بررسی و تحلیل آثار شهاب الدین عبدالله خوافی (حافظ ابرو)» (امیرخانی، ۱۳۹۵: ۴۰۰-۱) مهم‌ترین و مفصل‌ترین تحقیقی است که در باره حافظ ابرو و تاریخ نگاری او صورت گرفته است. این کتاب ابتدا در مورد اهمیت و جایگاه حافظ ابرو و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن نهم بحث کرده و سپس به بررسی آثار او و بینش و سبک تاریخ‌نگاری وی می‌پردازد. مقاله‌ی دیگری تحت عنوان «بررسی اندیشه‌های سیاسی حافظ ابرو با تکیه بر کتاب زبده‌التواریخ» (شیشه‌چی و طاهری،۱۳۹۷: ۱۴-۱) به بررسی و شناخت اندیشه سیاسی حافظ ابرو و بینش وی (بینش سلطان محور، بینش مذهبی و مشیت گرای، بینش مشروعیت بخشی) در لابلای آثارش می‌پردازد. مقاله «بینش و روش در تاریخ‌نگاری حافظ ابرو» (شرفی و حاج عینی، ۱۳۹۴: ۱۳۹-۱۱۷) درصدد شناخت بینش تاریخی مورخ در روش تاریخ نگاری وی هست که از طریق بررسی شاخصه‌هایی چون بینش معرفت‌شناسانه، بینش شریعت‌مدارانه، بینش نخبه‌گرایانه، بینش ستایش‌گرایانه و بینش اجتماعی مورد بررسی قرار داده‌اند. مقاله‌ای با نام «بازتاب شاهنامه در زبده‌التواریخ حافظ ابرو»، (یاحقی و محمدزاده، ۱۳۹۲: ۳۴۹-۳۶۹) متن «زبده التواریخ» را با «شاهنامه فردوسی» مورد تطبیق قرار داده است تا به ابیات اقتباس شده از شاهنامه در زبده‌التواریخ و میزان شباهت‌ها و تفاوت‌های ابیات و علت آن‌ها دست یابد. در بخش دیگری از این مقاله به جنبه‌های تأثیرپذیری حافظ ابرو از شاهنامه از جمله توجه وی به هویت ایرانی، به گونه‌ای گذرا و مختصر بیان کرده است. از آن جایی که تاکنون پژوهشی مستقل مؤلفه‌های هویت ایرانی و چگونگی بازنمایی آن‌ها در کتاب «زبده‌التواریخ» حافظ ابرو را مورد واکاوی قرار نداده است لذا این مقاله بر آن است تا این مقوله را به صورت علمی و تاریخی مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

چارچوب مفهومی

در بین اندیشمندان رویکردهای نظری متفاوتی به هویت وجود دارد. سه نوع روایت نظری کلان به هویت را می‌توان در بین آراء اندیشمندان این حوزه دسته‌بندی نمود: روایت ملت‌گرا (یا ناسیونالیسم رومانتیک که ملت را پدیداری طبیعی می‌داند)، روایت مدرن و پست مدرن (ملت را پدیداری جدید که ساخته و پرداخته‌ی دولت‌های ملی در عصر جدید است، می‌داند) و روایت تاریخی‌نگر. (اشرف، ۱۴۰۰: ۲۵) احمد اشرف معتقد به رهیافت تاریخی‌نگر برای بررسی و تحلیل هویت ایرانی می‌باشد و می‌گوید: «دیدگاه تاریخی‌نگر بر نقش نیروهای تاریخی در شکل‌گیری ملت‌های مدرن تاکید می‌کند و برآن است که ملت‌ها و ناسیونالیسم‌های مدرن، محصول فرایندهای تاریخی درازمدت هستند. ماهیت تاریخی‌نگر ملت را باید در افسانه‌ها، خاطرات، ارزش‌ها و نهادها جست‌وجو کرد». (احمد اشرف، ۱۴۰۰: ۳۹) وی در مورد «هویت ایرانی» معتقد است که نوعی هویت جمعی با «تصور ایرانی بودن» در معنای یکپارچه سیاسی، قومی، دینی، زبانی و مکانی آن در دوران ساسانیان ساخته و پرداخته شد. به گفته وی، آن لمبتن نیز بر این اعتقاد است که در سده‌های میانه مفهومی وجود داشته است که از آگاهی به هویت مشخصی حکایت می‌کند. این هویت را که هم از نظر تاریخی و هم از لحاظ جغرافیایی مشخص می‌شد، می‌توان با واژه‌ی امروزی «ایرانیت» یا «ایرانی بودن» توصیف کرد. (احمد اشرف،۱۴۰۰: ۴۰) بنابراین نگارندگان این مقاله، دیدگاه تاریخی نگر را رویکرد مناسبی برای بررسی و تحلیل هویت ایرانی می‌دانند. در بین طرفداران هویت ایرانی، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ عده‌ای زبان فارسی را مهمترین عنصر احیای هویت ایرانی (مسکوب،۱۳۸۷: ۱۸) و عده‌ای دیگر هم فرهنگ را عنصر احیای هویت ایرانی می‌دانند. (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۶: ۵۲) اما حمید احمدی دیدگاه جامع‌تری دارد و معتقد است که چهار عنصر اساسی: سرزمین، تاریخ، فرهنگ (زبان، آیین‌ها و مراسم و دین) و دولت (میراث سیاسی) ستون‌های اصلی هویت ایرانی می‌باشند. (احمدی و راشدمحصل، ۱۳۸۷: ۲۵)

بازنمود شاخص‌های هویت ایرانی در «زبده‌التواریخ» حافظ ابرو

یکی از راه‌های فهمیدن و جاودانه ساختن گذشته روایت‌گونه کردن آن است؛ (هنوی، ۱۳۷۴: ۱۴۵) مورخان از این شیوه برای ثبت و ضبط وقایع استفاده می‌کردند. تیمور به دلیل علاقه به تاریخ و نسب آباء و اجداد (ابن عربشاه، ۲۵۳۶: ۲۹۷؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۵/۱ و ۶/۱-۳۵؛ دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۶۳؛ حسینی تربتی،۱۳۴۲: ۸-۱۶۷) و ثبت کشورگشایی‌هایی‌هایش، همواره تعدادی از مورخان را با

خود به همراه داشت. (شامی، ۱۳۶۳: ۱۳۹ و ۸-۲۲۷؛ حافظ ابرو،۱۳۸۰: ۹۱۲/۲) جانشینان وی و دیگر شاهزادگان تیموری نیز به دلیل علاقه به تاریخ و انساب و همچنین ثبت پیروزی‌هایشان دستور نوشتن کتب تاریخی را دادند. (شرف‌الدین یزدی،۱۳۸۷: ۲۱/۱ و ۲۴۷/۱؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۱۱۶۳؛ دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۷۹) از سوی دیگر ظهور مکتب فرهنگی- هنری هرات و عواملی نظیر انگیزه و رقابت سیاسی میان امیرزادگان تیموری در حمایت از دانشمندان، هنرمندان و مورخان از دیگر عوامل رونق تاریخ‌نگاری در این دوره بوده است. (ساسان‌پور،۱۳۹۲: ۵۴) به این ترتیب در عصر تیموریان تاریخ‌نگاری نیز رونق داشت و مورخان بزرگی چون حافظ ابرو، نظام‌الدین شامی، میرخواند، خواندمیر، شرف‌الدین علی یزدی و ... ظهور کرده و کتب تاریخی بسیاری نگاشته شد.

مولانا شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله ملقب به حافظ ابرو (متوفی ۸۳۳ ق) به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین مورخان عصر تیموری، سال‌ها در رکاب امیر تیمور بود و بعد از فوت وی به پسرش شاهرخ ملحق شد. وی دو سال در سفر و حضر همراه شاهرخ بود و واقعیات عصر تیموری را از نزدیک مشاهده می‌کرد. (میرجعفری، ۱۳۷۹: ۱۴۸) سیر و سیاحت وی در گستره متصرفات تیموری و دسترسی وی به اسناد و مدارک حکومتی، باعث شد که وی از اوضاع و احوال و امور سیاسی زمان خود اطلاع کاملی داشته باشد. شماری از تألیفات حافظ ابرو شامل «ذیل ظفرنامه‌ی نظام‌الدین شامی»، «ذیل جامع‌التواریخ رشیدی»، «جغرافیای حافظ ابرو»، «تاریخ سلاطین کرت» و «مجمع التواریخ السلطانیه» می‌باشد. وی «مجمع التواریخ السلطانیه» را به چهار قسمت تقسیم کرده است؛ قسمت چهارم این مجموعه را «زبده التواریخ» نام نهاده که به نوعی مهم‌ترین اثر تاریخی وی نیز هست. آثار حافظ ابرو به لحاظ شکل‌شناسی، مجموعه‌ای از تاریخ‌نگاری عمومی، تاریخ‌نگاری سلسله‌ای و ذیل‌نویسی است. مورخ در آثار خویش از منابع مکتوب، شفاهی و مشاهدات خویش بهره برده است. از ویژگی‌های تاریخ نگاری وی می‌توان به دستوری بودن نگارش تاریخ، توجه به تاریخ سیاسی- نظامی و حاکمیت دیدگاه سلطنت‌گرایانه بر تاریخ نگاری وی اشاره کرد. همچنین بهره‌گیری وی از روش توصیفی و کمرنگ بودن بینش علیّ و بینش اجتماعی، تاریخ‌نگاری او را به واقعه‌نگاری، نزدیک ساخته است. (شرفی و حاج عینی، ۱۳۹۲: ۱۲۳)

کتاب زبده‌التواریخ وی که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد، به دو قسمت تقسیم می‌شود: قسمت نخست، وقایع مربوط به سال 736ق، آخر ایام ابوسعید و انقراض حکومت سلطنت ایلخانیان است و سپس با ذکر اتفاقات و رویدادهای دوره‌ی امیرتیمور آغاز می‌شود و با مرگ تیمور در سال 809 ق، پایان می‌یابد. قسمت دوم، شرح آغاز حکومت شاهرخ در سال 807 ق تا سوءِ قصد نافرجام به جان شاهرخ در مسجد جامع هرات در سال 830 ق را در بر دارد. حافظ ابرو در این کتاب ضمن روایت کردن رخدادهای عصر خود، به بازتولید و بازنمایی عناصر هویت ایرانی پرداخته است. وی تحت تاثیر شاهنامه فردوسی بوده تا جایی که گاهی بعضی از ابیات شاهنامه را مستقیماً می‌آورد و گاهی هم متناسب با شرایط و موقعیت کلامی، تغییراتی در آن‌ها پدید می‌آورد. (یاحقی، محمدزاده،۱۳۹۲: ۳۵۴) خانبابا بیانی نیز معتقد است که با توجه به شباهت مقدمه مجمع التواریخ‌السلطانیه و مقدمه شاهنامه بایسنقری، به احتمال قوی حافظ ابرو مأمور تهیه شاهنامه بایسنقری بوده است. (بیانی، ۱۳۵۰: ۵) به این ترتیب می‌توان گفت که حافظ ابرو از هویتی سرزمینی، تاریخی و فرهنگی که در شاهنامه نیز منعکس یافته، آگاهی داشته است. در زیر عناصر فرهنگی هویت ایرانی چون سرزمین، تاریخ و اسطوره و میراث سیاسی (اندیشه ایرانشهری) در کتاب «زبده‌التواریخ» حافظ ابرو مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱.سرزمین (ایران)

یکی از مؤلفه‌های مهم در مبحث هویت ایرانی، سرزمین و جغرافیای ایران زمین می‌باشد. «مفاهیم سرزمینی ایران برای شناسایی مردمان ایرانی از اهمیت برخوردار بوده، چرا که مردمان ایران بیشتر به پیوندهای سرزمینی خود مباهات می‌کردند» (اشرف، ۱۴۰۰: ۱۰۰) و به گفته شفیعی کدکنی وطن به معنی آب و خاک (یا همان سرزمین) برای ایرانیان جلوه داشته است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۲۵) در عصر ساسانیان برای نخستین بار دولتی با نظام سیاسی و دینی واحد شکل گرفت و واژه «ایران» در مفهومی سیاسی، سرزمینی و قومی به‌عنوان کشور ایران به کار رفت. هویت منسجم ایرانی در دوران ساسانی، با حمله اعراب مسلمان به ایران فروپاشید و سرزمین ایران طی قرون نخست هجری، به‌عنوان بخشی از قلمرو خلافت اسلامی و تحت عنوان «دارالاسلام» شناخته شد. در دوره ایلخانان، برای نخستین بار پس از حمله‌ی اعراب، تصور جغرافیایی ایران زمین به مفهومی که در دوره ساسانیان ساخته شده بود، تحول پیدا کرد و مفاهیم «ایران» و «ایران زمین» با بار معنایی هویتی، به منظور بازآفرینی سنت‌ها و خاطرات جامعه ایرانی معمول و مرسوم گردید. علت عمده این تحول، سقوط

خلافت عباسی به علاوه اختلافات بین ایلخانان با سلاطین مصر و شام بود که کمک زیادی به بازخیزی احساس ایران وطنی کرد. از سوی دیگر قطع شدن روابط ایلخانان با دربار مرکزی مغولان در عصر غازان نیز فرایند استقلال سیاسی مجدد ایران و جدا شدن ایران از بقیه امت اسلامی را کامل کرد (طرفداری، ۱۳۸۵: ۱۴۰) و به تدریج باعث شکل‌گیری ساختار سیاسی مستقلی در ایران شد. به این ترتیب در دوره‌ی ایلخانان کاربرد «ممالک اسلام» و «ایالات و ولایات اسلام» به «ایالات و ولایات ایران» تحول پذیرفت. این فرایند در دوره تیموری تداوم و در تاریخ نگاری آن دوره نیز انعکاس یافت. (اشرف، ۱۴۰۰: ۱۷۴)

حافظ ابرو نیز در زبده‌التواریخ به مساله «ایران زمین» توجه خاصی داشته است و این بازتابی از آگاهی وی، از مفهوم تاریخی- جغرافیایی «ایران» و در حقیقت حاکی از «ایران آگاهی» وی می‌باشد. مفهوم «ایران»، «ایران زمین» و «ممالک ایران» که حافظ ابرو در زبده‌التواریخ به کار برده است به گستره‌ی جغرافیایی متفاوتی اشاره دارد: گاهی به پهنه جغرافیایی ایران در دوران ساسانیان، که قلمرو ایلخانان نیز منطبق بر همان بود، یعنی از رود جیحون تا رود فرات و تا ممالک روم را در بر دارد؛ گاهی فقط به قلمرو حکومت‌های محلی در دوران فترت بعد از ایلخانان اشاره دارد؛ گاهی نیز کل گستره و قلمرو تیمور و شاهرخ را شامل می‌شود: حافظ ابرو محدوده ایران زمین در دوره ابوسعید ایلخانی را از رود جیحون (آمویه) تا رود فرات می‌داند: «مملکت ابوسعیدی مابین آب آمویه و آب فرات بود که ایرانشهر عبارت از این بلاد است و ممالک روم نیز داخل ممالک ابوسعیدی.» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴۷/۱)

وی در مواردی مانند «ایران زمین»(همان، ۱۶۱/۲)، «ملک ایران» (همان، ۵۸/۱ و ۶۱)، «بلاد ایران» (همان، ۴۶/۱)، «پادشاهی ایران» (همان، ۹۰/۱)، «اکاسره ایران» (همان، ۹۵/۱) و «آذربایجان تختگاه ایران» (همان، ۵۰۹/۱ و ۵۶/۳) واژه و مفهوم «ایران» را به‌عنوان یک واحد سرزمینی و سیاسی شناخته شده در دوره ساسانیان و ایلخانان به کار می‌برد. در مورد زیر نیز «ایران»، با همان مفهوم سیاسی، سرزمینی و جغرافیایی بالا به کار رفته است: «اگرچه امروز (زمان شاهرخ) عرصه مملکت از سرحد ختای تا دیار عرب و از اقاصی هند تا حدود روم و افرنج است، تختگاه ممالک ایران و توران را بر فرزندان قسمت فرمود:

یکی را نشاندست بر تخت توران **** دگر کرده از بهرش ایران مسخر
(همان، ۵۸۱/۳-۵۸۰)

حافظ ابرو گاهی برای قلمرو حکومت‌های محلی در عصر فترت نیز، واژه «ایران» به کار برده است. وی اصطلاح «مُلک ایران» را برای قلمرو حکومت شیخ حسن جلایر (همان، ۵۸/۱) و یا قلمرو امیر شیخ حسن چوپانی (همان، ۶۱/۱) به کار می‌برد. در جایی دیگر از قلمرو شاه شجاع حاکم شیراز با عنوان «ایران زمین» یاد می‌کند و وی را شاه «ایران زمین» می‌داند. (همان، ۶۰۹/۲) او در جریان لشکرکشی امیر قزاغن حاکم ماوراالنهر به امیرمعزالدین حسین کرت، از قلمرو کرتیان نیز با عنوان «ایران» یاد می‌کند:

«قزاغن سپهدار ترکان رسید**** ز توران به ایران سپاهی کشید»

(همان، ۲۳۰/۱)

حافظ ابرو ضمن آوردن قصیده‌ای از ابن یمین فریومدی (که به دست لشکریان امیر معزالدین افتاده بود) امیرمعزالدین کرت را «شاهنشاه ایران» می‌نامد. (همان، ۱۴۴/۱) حافظ ابرو قلمرو تیمور را «از سر حد ختای تا اقصای روم و فرنگ و از نهایت هند تا بدایت دیار مغرب زمین و ولایات فرنگ» (همان، ۳/۱ و ۱۱ و ۱۳) و یا در جایی دیگر از اقصای ترکستان تا حدود مصر و روم (همان، ۲۵/۱) می‌داند؛ اما از سپاه تیمور در برابر سپاه بایزید ایلدرم، با عنوان «سپاه ایران» یاد می‌کند:

نبرد آزمایان ایران سپاه ****گرفتند بر لشکر روم راه

(همان، ۹۶۴/۲)

این‌که حافظ ابرو سپاه تیمور را با هر قومیت و نژادی از ترک و تاجیک و ... را «سپاه ایران» می‌داند، می‌توان چنین استنباط کرد که وی کل قلمرو تیمور (ایران و توران و ولایت روم و فرنگ) را با نام «ایران» می‌شناسد. او قلمرو شاهرخ را نیز از «سرحد ختای تا دیار عرب» (همان، ۵۷۹/۳) و در جای دیگر از «اقصای هندوستان تا ماوراءالنهر و ترکستان، زابل و کابل، خراسان و سیستان، کرمان تا ری و مازندران و فارس و اصفهان و خوزستان» (همان، ۷۱۳/۴) و «از مصر تا به در هند» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۲۱۲/۳) دانسته و در جایی دیگر از کل قلمرو شاهرخ با عنوان «ممالک ایران» یاد کرده است. (همان، ۱۹۵/۳-۱۹۴) به این ترتیب از قلمرو شاهرخ نیز که از سرحد ختای تا دیار عرب و از هند تا مصر و روم را شامل می‌شود با عنوان «ممالک ایران» یاد کرده است. نکته قابل تأمل در کتاب «زبده‌التواریخ» این است که تا قبل از حکومت گسترده و یکپارچه تیمور، در اندیشه حافظ ابرو غیریت‌سازی و تقابل بین ایران و توران وجود دارد؛ چنانچه در جریان حمله قزاغن حاکم ترک

ماوراءالنهر به امیرمعزالدین حسین کرت حاکم هرات و خراسان، تقابل ایران و توران و تاجیک (ایرانی) و ترک دیده می‌شود: وی از زبان امیر قزاغن علت آماده شدن وی برای حمله به ایران (قلمرو کرتیان) را این‌چنین بیان می‌کند:

تبه کرد ترکان سه ده در هزار **** به آورد و ناورد در کارزار
بسی بَرده بُرده به ایران زمین ****به زیر و زبر کرده توران زمین
(حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۲۹/۱)

سپس قزاغن به ایران حمله می‌کند:

سپاهی ز توران به ایران رسید ****که از گردشانشید شد ناپدید
(همان، ۲۳۰/۱)

در این نبرد امیر معزالدین کرت نیز با لحنی حماسی سپاه خود را بر جنگ با ترکان تحریک می‌کند:

بکوشیم در جنگ مردانه‌وار ****چه اندیشه از لشکر بی‌شمار
دل و زور و زهره به کار آوریم ****صف قلب ترکان ز هم بردریم
(همان، ۲۳۱/۱)

اما بعد از استقرار حکومت تیموریان، در اندیشه حافظ ابرو غیریت و تقابلی بین ایران و توران (همان، ۳/۱؛ ۲۶۱/۲، ۶۱۳، ۸۷۹، ۱۰۰۶، ۱۰۱۲؛ همان، ۹۹/۳، ۱۲۹، ۵۸۰) و حتی ترک و تاجیک (همان، ۱۰۱۲/۲؛ همان، ۵۷/۳، ۲۵۵، ۲۹۷، ۳۳۸، ۴۳۰، ۴۳۳، ۵۰۱، ۵۱۶؛ همان، ۶۴۸/۴، ۶۵۷، ۶۷۳، ۷۵۹، ۸۰۱، ۹۰۴) دیده نمی‌شود و آن‌ها را بعد از آن در کنار هم می‌آورد. بدین ترتیب ایران‌آگاهی حافظ ابرو و پرداختن به مفهوم «ایران» بر پایه سرزمین در جای جای اثر وی بازنمایی شده است.

۲. اسطوره و تاریخ:

تاریخ مردمان یک کشور به‌عنوان یکی از عوامل مهم هویت محسوب می‌شود. همه مردمی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند، تاریخ مشترکی دارند که شکل دهنده شخصیت و هویت آنهاست. یکی از عمده‌ترین عناصر سازنده‌ی هویت ایرانی، تاریخ و گذشته آن است؛ چرا که در دوران گذار از ساسانیان به بعد از اسلام، عنصر اولیه‌ای که ایران را با آن می‌شناختند، تاریخ بود. (احمدی و راشدمحصل، ۱۳۸۷: ۲۲) به گونه‌ای که ابن قتیبه از گرایشات ایرانیان به گذشته و تفاخر بدان اظهار شگفتی کرده است.

(شجری قاسم خیلی، ۱۳۹۲: ۹۷) تاریخ ایران به دو دوره اسطوره‌ای و تاریخی تقسیم می‌شود. اسطوره‌های ایرانی بیش از «تاریخ» آن در بازسازی سیاسی جامعه‌ی ایرانی و تداوم سرزمینی و تاریخی آن نقش داشته‌اند. در تاریخ بشری «روایت اسطوره‌ای» بخشی از معانی حیات و آگاهی‌های اجتماعی (هویت) را انتقال داده و عهده دار پاسخگویی به نیازهای هویتی شده بود. (دیلم صالحی، ۱۳۸۵: ۷-۶) در واقع اسطوره پدیده‌ای است که از حقیقت زندگی مردم شکل می‌گیرد و معتقدات مردم گذشته را نشان می‌دهد. (احمدی و راشد محصل، ۱۳۸۷: ۲۳) اسطوره‌ها، نقشی موثر و برجسته در «ساخت معنا» یا تکوین هویت ایرانی داشته‌اند. از این رو جستجوی هویت در اسطوره‌ها بدان معنی است که اندیشه سیاسی در ایران باستان اساساً در قالب اسطوره و حماسه تجلی می‌یافت. (آموزگار، ۱۳۷۶: ۶) بنابراین هویت ایرانی ریشه در اسطوره‌هایی دارد که از هزاران سال پیش نیاکان ما آنها را خلق کردند و استمرار بخشیدند. «حماسه‌های ملی» یکی دیگر از بنیادهای هویت را می‌سازند. هرچند بین روایت اسطوره‌ای و قالب حماسی تفاوت وجود دارد. (بهار، ۱۳۹۷: ۱۵ و ۱۶) قهرمان دوستی و میل به داشتن پهلوانان و الگوهای برتر ایرانیان، انعکاسی از آرزوهای پنهانی و آرمان‌های سرکوب شده‌ی مردمی است (شعبانی،۱۳۹۴: ۱۰۴ و ۱۰۵) که در زمان شکست‌ها و بحران‌ها به تاریخ و افتخارات تاریخی و خاطرات قومی خود، پناه می‌بردند. (شجری قاسم خیلی، ۱۳۹۲: ۹۵) داستان‌های حماسی درباره‌ی شاهان و پهلوانان آرمانی ایرانیان، چون کیخسرو، گرشاسب، آرش و رستم در تاریخ ایران، پشتوانه‌های فکری و معنوی نیرومندی بود که همبستگی ملی را تقویت می‌کرد. (خطیبی،۱۳۹۰: ۲۱۲)

حافظ ابرو ضمن پرداختن به حوادث و رخدادهای دوره تیموری، با توصیف شاهان و شاهزادگان تیموری، آنان را با پادشاهان اساطیری و باستانی ایران پیوند می‌زند که نشان از جایگاه و اهمیت بخش اساطیری و تاریخی ایران باستان در اندیشه او دارد. وی در جنبه‌های متعددی، شاهان و شاهزادگان تیموری را به شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی چون جمشید، فریدون، کیخسرو و انوشیروان و ... که شخصیت‌هایی نمادین هستند، تشبیه می‌کند. به این ترتیب باعث اتصال و پیوستگی فرهنگی و تداوم میراث‌ها می‌شود؛ چرا که نمادها اسناد و مدارک و پشتوانه فرهنگی و معنوی هستند و حیات و غنای معنوی هر فرهنگی ارتباطی تمام با زنده ماندن نمادها دارد. (قبادی، ۱۳۸۶: ۸۸) در نگاه حافظ ابرو، تیمور بر «سریر خسروی» فرمان می‌راند. (حافظ ابرو،۱۳۸۰: ۱۶/۱) وی مدعی است که «قیاصره روم اگر به شرف ادراک خدمتش مستسعد (بهره‌مند) می‌گشتند از تربیت او ترتیب جهانداری می‌آموختند

و اکاسره فرس و جبابره عرب اسباب جهانگشایی از رأی و عزمات او می‌اندوختند.» (همان، ۱۳/۱) وی همچنین تیمور را پادشاهی که «هر جزوی از ذات مُکَرمش عقلی مصور و هر موئی بر عنصر معظمش سپاهی از صد جمشید بر یک گاه و صد فریدون در یک خرگاه و صد کیخسرو در یک زین و صد افراسیاب در یک میدان» (همان، ۹/۱) توصیف می‌کند. وی به تخت نشستن شاهرخ را به جمشید تشبیه می‌کند (همان،۲۱۱/۳) و در جایی دیگر شاهرخ را همان خسرو و جمشید می‌داند: «خسرو جمشیدفر، سلطان عالم، شاهرخ» (همان، ۳۲۰/۳) حافظ ابرو دوران حکومت شاهرخ، به گونه‌ای می‌داند که حکومت وی «فسانه فریدون، منسوخ گردانیده، نامه نوشیروان در طی نسیان آورده» است. (همان، ۵۷۹/۳) وی پسران شاهرخ: ابراهیم سلطان (همان، ۲۲۸/۳ و ۵۶۳) بایسنقر میرزا (همان،۵۱۳/۳) الغ بیگ (همان، ۶۷۷/۴ و ۷۱۳) را به شاهان اساطیری و تاریخی تشبیه می‌کند. در وصف پیروزی شاهرخ بر عمر بهادر میرانشاه، وی را با شاهانی که نماد شجاعت و دلاوری تاریخی بودند، همانند می‌کند:

منسوخ شد حکایت کاووس و کیقباد**** افسانه گشت قصه دارا و اردوان (همان، ۱۵۸/۳)

حافظ ابرو علاوه بر اسطوره‌ها و شاهان تاریخی به حماسه‌های ملی نیز توجه دارد. وی شاهان و شاهزادگان تیموری را به پهلوانان حماسی بخصوص رستم، اسفندیار، سام و نریمان تشبیه می‌کند (همان، ۷۸۹/۴؛ همان، ۲۳۳/۲ و ۵۴۹) و آنان را با رستم دستان مقایسه می‌کند. (همان، ۱۳۸/۳ و ۵۷۰؛ همان، ۷۷۲/۴) او در جریان فتح قلعه بایزید توسط شاهرخ، وی را در مقایسه با رستم برتر می‌داند به گونه‌ای که «داستان رستم در طی نسیان آورد و حدیث هفتخوان و قصه مازندران منسوخ» می‌گرداند. (همان، ۷۷۲/۴) او امیران لشکر و سپاهیان تیموری را به «رستم» تشبیه کرده (همان، ۶۲۴/۴ و ۷۷۹ و ۷۸۵) و آن‌ها را بهرام صولت پیل‌افکن و کیوان هوش و مردان شمشیرزن (همان، ۶۲۰/۴؛ همان، ۵۰۷/۳ و ۵۳۴) معرفی می‌کند. سپاهیان شاهرخ را هر یک «اسفندیار ثانی» می‌نامد (همان، ۵۳۵/۳) و در جایی دیگر سپاه وی را به «آرش» و «رستم دستان» تشبیه می‌کند. (همان، ۴۱۴/۳) اندیشه حافظ ابرو هر دو شق مولفه‌های هویت ایرانی و اسلامی را در بر دارد؛ به گونه‌ای که شجاعت و دلیری سواران تیموری را از یکسو چون «حیدر کرار» و از سوی دیگر همچون «رستم دستان» می‌داند و به این ترتیب قهرمانان ملی و الگوهای اسلامی چون حضرت علی (ع) را بازنمایی می‌کند:

«سوارشان به شجاعت چو حیدر کرار**** پیاده‌شان به جلادت چو رستم دستان» (همان، ۷۷۹/۴) او امیر تیمور را «صفدر ایران و توران» (همان، ۷/۱) و شاهرخ را «حیدر صفت» (همان، ۱۱۷/۳) معرفی می‌کند. وی در جایی دیگر ملک معزالدین حسین کرت را «صفدر» نامیده و شجاعت و عدالت وی را به حضرت علی تشبیه می‌کند:

صفدر خورشیدفر، گردون احتشام**** و آن که عدلش داد کار مملکت را انتظام»
(همان، ۲۲۷/۱)

حافظ ابرو علاوه بر شاهان و شاهزادگان و امیران تیموری، شاهان و امیران محلی قبل و همزمان با تیموریان را نیز به شاهان اساطیری و تاریخی و شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی تشبیه می‌کند. وی به تخت نشستن سلطان اویس جلایر را با آوردن قصیده‌ای از سلمان ساوجی به خسرو مانند کرده است. (همان، ۲۹۰/۱) وی با لحنی حماسی شجاعت و دلیری قرایوسف ترکمان را به «رستم» و «اسفندیار» مانند کرده (همان، ۱۷۰/۳ و ۲۲۸) و در جایی دیگر شاه شجاع (حاکم شیراز) را به رستم تشبیه (همان، ۲۴۱/۲) و برتر از رستم می‌داند به گونه‌ای که «رستم دستان و اسفندیار رویین‌تن را به ذره‌ای وزن نمی‌نهاد». (همان، ۳۰۹/۱) وی به امیر مبارزالدین محمد مظفر لقب «خسرو کامکار» (همان، ۲۷۹/۱) و ملک اردشیر حاکم شبانکاره را «رستم روزگار» می‌خواند. (همان) او به تخت نشستن ملک معزالدین حسین کرت را، به جلوس «خسرو عادل» تشبیه می‌کند. (همان، ۲۲۷/۱) در وصف امیرجمال الدین شیخ ابواسحق قصیده‌ای از عبید زاکانی را شاهد می‌آورد:

شاهی چو کیقباد و چو افراسیاب گُرد ****کشور چو شاه سنجر و شاه اردوان گرفت
در عیش ساز و عادت خسرو بنا نهاد**** در عدل رسم و شیوه نوشیروان گرفت
(همان، ۲۸۹/۱)

بدین ترتیب حافظ ابرو با آگاهی تاریخی، شاهان دوران فترت و امیران تیموری را با خاطره‌ی پادشاهان و قهرمانان اساطیری و تاریخی پیوند می‌زند و آن‌ها را در کتاب زبده‌التواریخ بازنمایی می‌کند.

۳. میراث سیاسی و اندیشه ایرانشهری

مهم‌ترین میراث سیاسی دوره باستانی تاریخ ایران، اندیشه ایرانشهری است که رکن اصلی و شالوده جهان‌بینی سیاسی جامعه ایران را شکل داده بود. اندیشه ایرانشهری عنوانی است که برای بیان نوع و شیوه حکومت به ویژه در زمینه مشروعیت بخشی به کار رفته است. مفهوم ایرانشهر علاوه بر مصداق

قومی و جغرافیایی آن، بر مقوله «شاهی آرمانی» استوار بوده که در رأس هرم تمامی نهادهای جامعه ایرانی قرار داشت. با سقوط بغداد و پایان نظری و عملی خلافت عباسی، «نهاد سلطنت ایرانشهری» به جای خلافت احیا شد و فرصت ویژه‌ای برای نظریه «شاهی آرمانی» ایران فراهم آمد؛ به گونه‌ای که بروز مجدد نهاد شاهی و پادشاهی منطبق با فرهنگ سیاسی ایران و طرح مجدد مفهوم موجودیت ایران و ایرانشهر را به دنبال داشت. (اللهیاری، ۱۳۸۲: ۵۶) کتاب زبده‌التواریخ حافظ ابرو در دوران شاهرخ و در بستری نگاشته شد که نه تنها متأثر از سقوط خلافت عباسی، احیاء نهاد سلطنت و مفاهیم «ایران» و «ایران زمین» در عصر ایلخانان بود؛ بلکه دوران جهان‌گشایی‌های تیمور نیز به سر آمده بود. شاهرخ پسر و جانشین تیمور، توانسته بود به نزاع‌های داخلی تا حدودی خاتمه و قلمرو یکپارچه‌ای را فراهم آورد که از ثبات و آرامش نسبی برخوردار بود. از سوی دیگر سیاست‌های جهان‌داری و ملک‌داری وی سبب تقویت نهادهای اداری و نهادینگی قدرت شد. در چنین شرایطی اندیشه‌های ایرانشهری مجال بیشتری برای بروز پیدا کردند و حافظ ابرو از این فرصت برای طرح این اندیشه‌ها بهره گرفتند. «شاهی آرمانی» مهم‌ترین رکن اندیشه ایرانشهری است. در این اندیشه، شاه برگزیده خدا و دارنده‌ی فره شاهی است و به عبارت دیگر برای سلطنت منشأیی الهی قائل است؛ خواجه نظام الملک به این اندیشه توجه داشته است چنانکه می‌گوید: «ایزد تعالی در هر عصری و روزگاری، یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند». (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۸۵) حافظ ابرو در کتاب «زبده‌التواریخ» سعی کرده امیران تیموری را در کسوت «شاه آرمانی» برخاسته از اندیشه ایرانشهری در آورد. وی ویژگی‌های شاه در اندیشه ایرانشهری، یعنی برگزیدگی الهی و نماینده خدا بودن بر روی زمین را نیز برای امیران تیموری در شمار می‌آورد. (حافظ ابرو،۹۱۸/۴؛ همان، ۳۳۵/۱) به این ترتیب بنیان‌های بُعد سیاسی اندیشه ایرانشهری که مبین مشروعیت حکومت و رابطه آن با مردم می‌شود، بر پایه فره ایزدی، عدالت، مردم‌داری، خردگرایی و مشورت با عقلا قرار داشت؛ (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۹۳ و ۴۱-۱۱۷)

۳-۱. فره ایزدی:

بنیان اندیشه سیاسی ایرانشهری بر مقوله «شاهی آرمانی» آراسته به «فره ایزدی» استوار بوده است. فره ایزدی از مهمترین عناصر سازنده فرهنگ ایرانی است که در حفظ و تداوم هویت تاریخی ایران

زمین، نقش به سزایی داشته است. واژه فرّ که در اوستا به صورت خوره به معنی نور و درخشیدن به کار رفته، نوعی نیرو، توان، استعداد و کمال وجودی است. (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۵۳) طبق باور ایرانیان باستان، فرّ ابتدا در هوشنگ اولین شهریار پیشدادیان، حلول کرد و از آن پس به تهمورث (پسر هوشنگ) و جمشید، فریدون و سرانجام در پایان جهان به «سوشیانت»، موعود زرتشت، خواهد پیوست. (آموزگار، ۱۳۷۶: ۵۰) در نظام اعتقادی ایرانشهری، پادشاه از یک سرشت قدسی برخوردار بوده و نماینده خدا بر روی زمین و عامل تحقق قدرت الهی در روی زمین نیز می‌باشد. فرّ همواره به صفات و عناوین برازنده‌ای موصوف بوده است؛ از جمله این صفات کیانی، پیروز، چالاک، پرهیزگار، خردمند، سعید و چیره دست‌تر از همه آفریدگان می‌باشد. (صفا، ۱۳۴۶: ۴-۱۵۳) در اندیشه سیاسی ایرانشهری، نهاد شهریاری به‌عنوان محور این نظام اندیشه، در رأس تمام نهادها و گروه‌های اجتماعی قرار داشته و رکن یکپارچگی و تداوم سیاسی و تاریخی ایران شناخته می‌شود. (اللهیاری، ۱۳۸۸: ص ۴۳) فره ایزدی با حفظ ساخت شاهی مبتنی بر دادگستری و عدالت‌پروری به نوعی به تداوم هویت ایرانی هم کمک کرد. هانری کربن عامل اساسی در تداوم تاریخی (هویتی) و فرهنگی ایران زمین را تداوم اندیشه ایرانشهری در گذار به دوره اسلامی می‌داند. (بیانی و دیگران، ۱۳۸۲: ۲۸۵) حافظ ابرو نیز به فره ایزدی توجه داشته و پادشاهان را «برگزیده آفریدگار» (حافظ ابرو،۹۱۸/۴) می‌داند، چنانچه می‌گوید: «سنت الهی چنین رفته است که چون با بنده‌ای نظر عنایت فرماید او را شایسته قبول تربیت خود گرداند» (همان، ۳۳۵/۱) و در جای دیگر می‌گوید:

سعادت به بخشایش داور است ****نه در چنگ بازوی زورآور است (همان، ۱۱۸/۱)

وی تیمور و شاهزادگان تیموری را دارای فره ایزدی دانسته و در جای جای کتاب زبده‌التواریخ به این موضوع اشاراتی می‌کند. او تیمور را نه تنها از همان بدو تولد دارای «فره ایزدی» دانسته چنانچه «شعاع فره ایزدی که از جبین مبارکش لامع بود» (همان، ۴۴/۱) بلکه به شاهی رسیدن وی را نیز لطف الهی می‌داند. (همان، ۱۶/۱) او معتقد است که خداوند تیمور را از بلایا مصون می‌دارد (همان، ۳۰۶/۲) و وی را «موید من عندالله» (همان، ۹۰۸/۲) می‌داند. حافظ ابرو حتی شاهان و حاکمان محلی ایران را نیز دارای فره ایزدی می‌داند. (همان، ۲۴۰/۱) وی پادشاه را سایه خداوند می‌داند که انتظام امور مملکت به وجود وی قائم بوده و فقدان او باعث هرج و مرج می‌شود. (همان، ۴۴۱/۱) او هرج و مرج پدید آمده بعد از مرگ ابوسعید ایلخانی و ادعاهای استقلال‌طلبانه بعد از وی را ناشی از بی سلطانی می‌داند و

می‌گوید: «مُلک بی سلطان چون تن بی جان و رمه بی شبان است.» (همان، ۴۷/۱) و یا در جایی دیگر در این زمینه می‌گوید:

به مَلک، باغ مُلک معمورست　　بی مَلک، چشم مُلک بی نورست

کشوری را که نیست سلطانی　　به حقیقت تنی است بی جانی(همان، ج ۱، ص ۱۸۴)

او حتی ظلم و جور حکام را بهتر از هرج و مرج می‌داند. (همان، ۷۰/۳) حافظ ابرو در زمینه لزوم پادشاه در مملکت، به اندیشه اسلامی نیز توجه داشته و قصه بنی اسرائیل را شاهد می‌آورد. (همان، ۴۴۱/۱) به این ترتیب حافظ ابرو می‌کوشد که بر اساس سنت فره ایزدی به حکومت حکام تیموری مشروعیت ببخشد و حکومت آنان را ادامه حکومت پادشاهان ایرانی بداند.

۳-۲. همگرایی دین و دولت:

بر اساس اندیشه ایرانشهری، مبنای قدرت حاکم در قدرت لایزال الهی است و پادشاهان دارای فرّه ایزدی هستند. اعتقاد به این اندیشه، باعث رابطه و همگرایی دین و دولت می‌شود که در نامه معروف «تنسر» موبد موبدان دوره ساسانی به شاهزاده طبرستان ذکر شده است. (تنسر، ۱۳۵۴: ۵۳) در گفتاری منسوب به اردشیر نیز این مطلب آمده است که: «مذهب و پادشاهی دو برادرند که هیچ کدام نمی‌توانند بی‌نیاز از هم باشند. مذهب اساس و بنیان پادشاهی و پادشاهی مدافع مذهب.» (لمبتن، ۱۳۷۴: ۱۰۶) پیوند دین و سیاست در اسلام نیز پذیرفته و به صورت رکن اساسی تئوری سیاسی اسلام درآمد. غزالی در این مورد می‌گوید: «اگر دین همچون پادگانی فرض شود، دولت نگاهبان و پاسدار آن خواهد بود». (لمبتن، ۱۳۷۴: ۲۰۷) به این ترتیب در جامعه دین محور ایران، رابطه دولت و ملت با اتکا بر این مقوله قوام گرفته و دین این رابطه را هموار می‌کرد. با ادغام دین و دولت، زمینه برای وحدت فکری، فرهنگی و قومی فراهم می‌شد و مدافع ایران و ایرانیت به شمار می‌رفت. بنابراین دین و دولت دو رکن هویت ایرانی به شمار می‌رفتند. حافظ ابرو نیز به همگرایی دین و دولت معتقد بوده و آن‌ها را «دو گوهر در یک انگشتری» می‌داند. (حافظ ابرو،۱۳۸۰: ۶۳/۱) تیمور و جانشینان وی را مدافع دین و شریعت معرفی کرده تا از این طریق به حکومت آن‌ها مشروعیت دینی ببخشد؛ لذا وی به دینداری حاکمان تیموری و نقش آن‌ها درگسترش این امر در جامعه اشاره کرده است: (حافظ ابرو، ۵۸۲/۳) او شاهرخ را چهره‌ای مذهبی و دیندار معرفی می‌کند که احترام ائمه و علما و ورثه انبیاء را نگه داشته (همان، ۳۰۹/۳) و «در

تشیید ارکان اسلام و بنیان شرع» (همان، ۸۱۷/۲) کوشیده و «با وجود عظایم شواغل سلطنت، ... همه وقت اعمال دینی را بر اشغال دنیایی» مقدم می‌داشته است. (همان، ۷۲۹/۴) شاهرخ حتی برای پیروزی بر دشمنش به حفاظ و قراء فرمان داده بود که دوازده هزار بار «سوره الفتح» بخوانند (همان، ۷۲۳/۴) و معتقد بود که شکرانه عنایت خداوند به او ازدیاد اماکن و مشاهد دیانت و مساجد شریعت می‌باشد. (همان، ۵۵۱/۳) حافظ ابرو حتی برخی فتوحات تیمور (قلعه ازمیر) را به علت عرق دینداری و غیرت تیمور می‌داند (همان، ۹۷۶/۲) که حتی «مجموع کلیساها و معابد اصنام را آتش زده است». (همان، ۸۰۷/۲-۸)

۳-۳. اندرزگویی و عدل و داد:

اندرزنامه نویسی، سخنان قصار و پند و اندرزهای حکمت‌آمیزی است که در تاریخ و فرهنگ ایران باستان سابقه داشته و یکی از زمینه‌های انتقال اندیشه ایرانشهری بوده است. اندرزنامه‌های ایرانی با انتقال تجربیات عظیم کشورداری ایرانیان به مسلمانان، نقش سیاسی و اجتماعی مهمی در استقرار حکومت مسلمانان و تحول آن از شکل خلافت به سلطنت ایفا کردند. (قادری ۱۳۸۵: ۱۳۵) اندرزنامه‌نویسی به دو بخش اندرزنامه‌های عمومی و سیاسی تقسیم می‌شود. در اندرزنامه‌های سیاسی رفتار سیاسی پادشاهان محور بحث قرار گرفته و تلاش شده آداب حکومت‌داری و مملکت‌داری را به حاکمان گوشزد کرده و آنان را به کنش نیک ترغیب و از کنش بد پرهیز داده شوند. حافظ ابرو نیز با تأسی از این اندیشه ایرانشهری، در جای جای کتاب زبده‌التواریخ به فراخور موضوع به اندرزگویی حاکمان پرداخته و اندیشه‌های حکیمانه را یادآور می‌شود و گوشزد می‌کند که باید به نصایح دیگران به دیده تأمل نگریست: «در وصایای حکما آمده است که چون ناصحی تو را نصیحت کند، به دیده تأمل در آن باب بنگر». (حافظ ابرو،۱۳۸۰: ۳۴۱/۱) وی فرمانروا را به نکویی کردن و نام نیک برجای گذاشتن و پرهیز از دنیاگرایی، نصیحت می‌کند. (همان، ۱۴۲/۳) او زمانی که در مورد خشونت و سختگیری «غزان سلطان» که در زمان کودکی تیمور حاکم ماوراءالنهر بوده، سخن می‌گوید، زیرکانه و در لفافه به اندرزگویی حاکم وقت می‌پردازد و پیامدهای آن را گوشزد می‌کند: «از فرط سیاست و خشونت طبع و قساوت که بر مزاج او مستولی بود کس را مجال عرضه‌داشت و داد خواستن ندادی... و هر پادشاه که درشت‌خوی و تنگ بار باشد و مردم از خشم او ترسان و از ملال او هراسان، چون با او مجال سخن گفتن نباشد اکثری از مصالح ملک از او مخفی ماند و بعضی عمداً از او پنهان دارند و

فساد امور با او نگویند، هر آینه خلل‌های عظیم به مبانی مملکت راه یابد و ضررهای قوی در قواعد دین و دولت پدیدار شود». (همان، ۱۸۳/۱)

حافظ ابرو از زبان «شاه شجاع»، حاکم شیراز، که در بستر مرگ افتاده بود و پسرش را اندرز می‌دهد که «ز راه و رسوم نیا بر مگرد»؛ در واقع حافظ ابرو ادامه راه و رسوم (آداب کشورداری یا همان اندیشه‌های ایرانشهری) پیشینیان را، مایه جاودانگی نام نیکو برای شاهان می‌داند. (همان، ۲۵۷/۲) وی به حاکم گوشزد می‌کند که حکومت‌داری نه عیش و نوش و خوشگذرانی، بلکه تحمل سختی‌ها و مشقت‌ها را در پی دارد (همان، ۳۵۰/۲؛ همان،۵۰۰/۳) و در جایی دیگر به پادشاه اندرز می‌دهد که اگر نیکخواه مردم باشد، مردم نیز نیکخواه او خواهند شد. (همان، ۴۳۸/۱) حافظ ابرو به این اندیشه ایرانشهری که «پادشاهی به سپاه، سپاه به خواسته، خواسته به آبادانی و آبادانی به عدل استوار است» (لمبتن، ۱۳۷۴: ۲۱۲) توجه داشته و از زبان شاهرخ، الغ بیگ را اندرز می‌دهد که «مزارعان و دهاقین را که سبب آبادانی عالم و واسطه ارزاق بنی آدم‌اند، از تعدی و ظلم متجنده و سپاه و شکار و شاه‌کار (بیگاری) متغلبه مصون داری ... که حیاطت ملک بی‌وساطت لشکر صورت نبندد و جمع لشکر بی‌انفاق اموال ممکن نگردد و کسب اموال بی‌امارت ولایت ندهد و ترتیب بی‌سایه پادشاه میسر نشود.» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۱/۳–۳۱۰) نکته‌ی دیگری که از این اندرز مستفاد می‌شود، درک حافظ ابرو از واقعیت حضور قبایل ترک سپاه تیموری بود که زندگی ایلی آن‌ها، در تضاد با اقتصاد مبتنی بر کشاورزی و یکجانشینی در ایران بود و در حقیقت حافظ ابرو این نکته را به فرمانروا گوشزد می‌کند. عدل یکی دیگر از جنبه‌های مهم اندیشه ایرانشهری و اساس دینداری، پارسایی و ایجاد حکومتی نیرومند است. بر این اساس، پادشاه خوب، پایه ایزدی داشت. بنابراین فرّ کیانی یا همان فرّ شاهی که داشتن آن نهایت آرزوی شاهان بود، فقط در شاهان خوب و بر حق ایرانی که به خواست اهورامزدا شاه شده بودند، تجلی می‌یافت و این توانایی را در آنان به وجود می‌آورد که کارهای نیک انجام دهند و نیکبخت باشند. (آموزگار، ۱۳۹۰: ۳۵۳)

مطابق نظریه شاهی آرمانی، نخستین صفت پادشاه عدل است که خود فرع بر فره شاهی است. به این ترتیب تا زمانی که در کشور پادشاهی عادل و دارنده فره ایزدی بر آن فرمانروایی می‌کند، نظم و امنیت حاکم است و با از میان رفتن پادشاهی نیک، نظم و نسق کشور از میان می‌رود. (طباطبایی، ۱۳۸۵:

۸۶) به این ترتیب فره ایزدی در شخصیت‌هایی حلول می‌کند که به آیین خرد و داد و نیز راستی پیوسته باشند و اگر کسی از آیین ایزدی روی برتابد و به دروغ بپیوندد، هرگز به فرّ نخواهد رسید. به همین دلیل ضحاک و افراسیاب، به‌عنوان فرمانروایان اهریمنی با همه کوششی که برای تصاحب آن داشتند به کام خود نرسیدند. (مجتبایی،۱۳۵۲: ۹۴) خواجه نظام الملک نیز با تأثیرپذیری از اندیشه ایرانشهری، بقای مُلک را منوط به اجرای عدل می‌داند. (نظام‌الملک طوسی،۱۳۴۷: ۵۷) حافظ ابرو نیز با آگاهی از این اندیشه ایرانشهری، در کتاب «زبده‌التواریخ» به رعایت عدالت و توجه به عدل از سوی حاکم توجه داشته و ظلم را باعث ناپایداری حکومت می‌داند، چنانکه می‌گوید: «ظلم را دوامی و باطل را نظامی نباشد». مطابق با اندیشه ایرانشهری تا مادامی که پادشاهان با داد و خرد و مردم دوستی، حکومت کنند، فرّ با آن‌ها همراه خواهد بود. بنابراین شاهان ایرانی علاوه بر فره ایزدی در زمینه فضیلت‌های دادگری، دانایی، میانه‌روی و دلیری که از شرایط فرمانروایی بود، آموزش می‌دیدند. (قادری،۱۳۸۵: ۱۳۴) حافظ ابرو نیز با آگاهی از این اندیشه، پادشاهی را متعلق به کسی می‌داند که سیاست ملک‌داری دارد:

جهانبانی و پایگاه کوی ****کلاه کیان، تخت کیخسروی

کس را دهد چرخ فیروزه رنگ**** که داند شتاب و شناسد درنگ

(حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳۸۸/۱)

حافظ ابرو شاهان تیموری را با شاهان باستانی ایران مقایسه می‌کند و عدالت‌گستری شاهان تیموری را در قیاس با عدالت خسرو انوشیروان، برتر می‌داند؛ به گونه‌ای که «نامه نوشیروان در طی نسیان آورد». (همان، ۵۷۹/۳ و ۵۶۳) او در جایی دیگر شاهرخ را همان کسری (نماد عدل) می‌داند که دوباره به تخت نشسته است. (همان،۵۷۹/۳) او ابراهیم سلطان را که از طرف شاهرخ حاکم شیراز شده بود، به شاهان تاریخی عادل، دادگر و رعیت‌پرور تشبیه می‌کند (همان، ۵۶۳/۳) و او و الغ‌بیگ را شهریاران «دادگستر، جهاندار بنده پرور، خسرو جمشیدفر، شاه فریدون سیر» می‌نامد. (همان، ۲۲۸/۳؛ همان، ۶۷۷/۴ و ۷۱۳) وی به تخت نشستن ملک معزالدین حسین کرت را، به جلوس خسرو عادل تشبیه می‌کند (همان، ۲۲۷/۱) و در وصف امیرجمال الدین شیخ ابواسحق قصیده‌ای از عبید زاکانی را شاهد می‌آورد:

در عیش ساز و عادت خسرو بنا نهاد ****در عدل رسم و شیوه نوشیروان گرفت

(همان، ۲۸۹/۱)

حافظ ابرو با نسبت دادن عدل و داد شاهان تاریخی و اساطیری چون خسرو انوشیروان و ... به امیران تیموری و حاکمان حکومت‌های محلی، می‌خواسته است رعایت عدالت و توجه به آن را به حاکمان وقت گوشزد کند. خرد و خردگرایی مورد دیگری است که در اندیشه ایرانشهری ستایش شده است و همواره تدبیر را بر شمشیر پیروز می‌دانسته است؛ حافظ ابرو نیز به آن توجه داشته و به آن اشاره کرده است، چنانچه می‌گوید: «مرد عاقل و خردمند کامل را چون به دانش و رأی رزین مستظهر باشد به شمشیر بُران، از ده یک آن، قاصر باشد. (همان، ۳۲۲/۱)

نتایج پژوهش:

قلم و اندیشه حافظ ابرو برآمده از اندیشه‌های ایرانی او و نشان‌دهنده علاقه و پایبندی وی به میراث سرزمینی و تاریخی و فرهنگی ایران است. او در کتاب زبده‌التواریخ به شاخصه‌ها و عناصر هویتی ایران توجه ویژه‌ای داشته است و عناصری چون سرزمین و شاهان تاریخی و باستانی و اندیشه‌های ایرانشهری، به طور چشمگیری در کتاب وی بازتولید و بازنمایی شده است. در اندیشه حافظ ابرو «سرزمین ایران» جایگاه برجسته‌ای داشته؛ از این رو در جای‌جای کتابش مکرراً واژه ایران با بار معنایی سرزمینی را به کار برده است. وی با یاد کردن قلمرو گسترده تیمور و شاهرخ با نام «ممالک ایران»، گستره ایران در گذشته و مرزهای باستانی آن را به تصویر می‌کشد. او همچنین به قصد برجسته‌سازی مفهوم «ایران‌زمین»، از قلمرو حاکمان محلی در عصر فترت نیز با نام «ایران» یاد می‌کند. حافظ ابرو در گزارش وقایع و رویدادها، با پیوند دادن گذشته و حال، امیران تیموری را در جایگاه شاهان تاریخی و اسطوره‌ای و قهرمانان ملی– مذهبی ایران، قرار می‌دهد و ردای سلطنت ایرانی را بر تن آن‌ها می‌کند و آنها را در سیمای پادشاهان آرمانی و باستانی معرفی و مدح و ستایش می‌کند. بدین‌گونه شاهان اساطیری و باستانی ایران را بازتولید و بازنمایی، می‌کند. از سوی دیگر حافظ ابرو با گذاشتن امیران تیموری در قالب «شاهی آرمانی» اندیشه ایرانشهری، آن‌ها را دارای فره ایزدی می‌داند و به آن‌ها اندرز می‌دهد تا مادامی که عدالت، مردم‌داری، خردگرایی و مشورت با عقلا را سر لوحه خود قرار دهند، حکومتشان از مشروعیت برخوردار است. به این ترتیب حافظ ابرو با بازتولید مولفه‌های هویت ایرانی در

کتاب زبده‌التواریخ، ایران‌گرایی خود را به صورت برجسته در این اثر به نمایش گذاشته و در انتقال، تقویت و استمرار هویت ایرانی در عصر تیموریان سهیم بوده است.

فهرست منابع و مطالعات:

- ابن عربشاه (۲۵۳۶) ، *زندگانی شگفت‌آور تیمور*، ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

– احمدی، حمید، محمدتقی راشد محصل (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷)، گفتگو: *مولفه‌های هویت ایرانی، نشریه ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۱۲۰–۱۱۹، ۲۷–۲۲.

– اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۶)، *هویت ایرانی، تعامل ملیت، دین و تجدد*، تهران: سوره مهر.

– اشپولر، برتولد (۱۳۶۰)، *تاریخنگاری در ایران* (مجموعه مقالات)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.

– اشرف، احمد (۱۳۷۳)، *بحران هویت ملی و قومی در ایران*، نشریه ایران ماه، شماره ۴۷، ۵۵۰–۵۲۱.

– اشرف، احمد (۱۴۰۰)، *هویت ایران از دوران باستان تا پایان پهلوی*، چاپ یازدهم، مترجم حمید احمدی، تهران: نشر نی.

– اللهیاری، فریدون (۱۳۸۲)، «*بازنمایی مفهوم ایران در جامع التواریخ*»، *مطالعات ملی*؛۱۵، سال چهارم، شماره ۱، ۶۷–۴۷.

– اللهیاری، فریدون (۱۳۸۸)، *بازنمایی مفهوم ایران و اندیشه ایرانی درآثار ناصرالدین منشی کرمانی*، نشریه *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، سال نوزدهم، شماره ۱، پیاپی76 .

– آموزگار، ژاله (۱۳۷۶)، *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: انتشارات سمت.

– آموزگار، ژاله (۱۳۹۰)، *زبان فرهنگ و اسطوره*، چاپ سوم، تهران: معین.

– امیرخانی، غلامرضا (۱۳۹۵)، *تداوم و تحول در تاریخ نگاری ایران؛ بررسی و تحلیل آثار شهاب الدین عبدالله خوافی (حافظ ابرو)*، تهران: طرح نقد.

– امینی، زلیخا، رضوی، ابوالفضل، *هویت ایرانی –اسلامی در پرتو اندیشه خودی و دیگری در تاریخ جهانگشای نادری* ، پژوهش های تاریخی ایران و اسلام بهار و تابستان ۱۴۰۲ شماره ۳۲، صص۵۳ – ۷۴.

– بارتولد، واسیلی. و. (۱۳۷۵)، «*حافظ ابرو و آثار او*»، مترجم لیلا ربن‌شه، *نشریه فرهنگ*، شماره ۱۹، ۳۳–۶۶.

– بهار، مهرداد، هوشنگ گلشیری (۱۳۹۷)، *ما و جهان اساطیری*، چاپ سوم، تهران: نشر نیلوفر.

– بیانی، خان بابا (مرداد و شهریور ۱۳۵۰)، «*شاهنامه بایسنغری و حافظ ابرو*»، *نشریه بررسی‌های تاریخی*، سال ششم، شماره ۳، ۱۸۲–۱۵۷.

– بیانی، شیرین و دیگران (۱۳۸۲)، میزگرد: «*تاریخ نگاری و هویت ملی*»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ۱۵، سال چهارم، شماره ۱، ۳۰۵–۲۵۵)

– حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۸۰)، *زبده‌التواریخ*، 4 جلد، مقدمه و تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

– حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله، (۱۳۷۵)، *جغرافیای حافظ ابرو*، چاپ اول، تصحیح صادق سجادی، تهران: میراث مکتوب.

– حسینی تربیتی، ابوطالب (۱۳۴۲)، تزوکات تیموری، تهران: نشر کتابفروشی اسدی.

– خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۰)، *هویت ایرانی در شاهنامه*، مجموعه مقالات *به فرهنگ باشد روان تندرست* (به کوشش احمد سمیعی و ابوالفضل خطیبی).

– دولتشاه سمرقندی، دولتشاه بن بختیشاه (۱۳۸۲)، تذکره الشعراء، به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد براون، تهران: انتشارات اساطیر.

– دیلم صالحی، بهروز، از نظم سیاسی تا نظم کیهانی در اندیشه ایرانی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۴.

– ساسان‌پور، شهرزاد (۱۳۹۲)، *ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ایران در دورهٔ تیموری*، فصلنامهٔ مسکویه، سال ۸، شمارهٔ ۲۴، ۸۰–۵۱.

– شامی، نظام الدین (۱۳۶۳)، *ظفرنامه*، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی، تهران: انتشارات بامداد.

– شجری قاسم خیلی، رضا (بهار و تابستان ۱۳۹۲)، *واکاوی نقش تاریخ در بازسازی هویت ایرانی*، *مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، شماره ۱۲،۱۰۶–۸۹.

– شرفی، محبوبه و معصومه حاج عینی (بهار ۱۳۹۴)، «*بینش و روش در تاریخ نگاری حافظ ابرو*»، *مطالعات تاریخ اسلام*، سال هفتم، شماره ۲۴، ۱۳۹–۱۱۷.

– شرفی، محبوبه، معصومه حاج عینی (۱۳۹۲)، *بررسی و تحلیل تاریخ‌نگاری حافظ ابرو*، *مسکویه*، سال ۸، شماره‌ی ۲۵، ۱۴۸– ۱۲۳.

– شعبانی، رضا (۱۳۹۴)، *ایرانیان و هویت ملی*، چاپ سوم، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه.

– شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۹)، *تلقی قدما از وطن، بخارا*، شماره ۱۶، ۴۵–۱۵.

– شیشه چی، زهره، علی اصغر طاهری (۱۳۹۷)، «بررسی اندیشه‌های سیاسی حافظ ابرو با تکیه بر کتاب زبده‌التواریخ»، *سومین همایش ملی زبان، ادبیات و بازشناسی مشاهیر و مفاخر*، تربت حیدریه.

– صفا، ذبیح‌الله (۱۳۴۶)، *آیین شاهنشاهی ایران*، تهران: دانشگاه تهران.

– طباطبایی جواد (۱۳۷۵)، *خواجه نظام الملک*، تهران: طرح نو.

– طباطبایی جواد (۱۳۸۵)، *درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، چاپ هشتم، تهران: انتشارات کویر.

– طرفداری، منصور (بهار و تابستان ۱۳۸۵)، «*فراز و فرودهای هویت ایرانی اسلامی از آغاز تا تهاجم تیمور*»، *نشریه تاریخ و تمدن اسلامی*، شماره ۳،۱۴۷–۱۲۷.

– فیضی، سیروس ، *ناآگاهی تاریخی و زوال جایگاه عقاید دینی در اندیشه امروزین ایرانشهری*، پژوهش های تاریخی ایران و اسلام بهار و تابستان ۱۳۹۴ شماره ۱۶، صص ۱۰۳– ۱۲۲.

– قادری، حاتم و تقی رستم‌وندی (تابستان ۱۳۸۵)، «*اندیشه ایرانشهری*»، *فصلنامه علمی–پژوهشی علوم انسانی الزهرا (س)*، سال شانزدهم، شماره ۵۹، ۱۴۸–۱۲۳.

– قبادی، حسینعلی (۱۳۸۶)، *آیین آینه‌ها*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

– لمبتن، ان.کی.اس (۱۳۷۴)، *دولت و حکومت در اسلام*، ترجمه سید عباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، تهران: *انتشارات موسسه چاپ و نشر عروج*.

– مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۵۲)، *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان*، تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.

– مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۷)، *هویت ایرانی و زبان فارسی*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات فرزان.

– میرجعفری، حسین (۱۳۷۹)، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان*، تهران: انتشارات سمت.

– میرخواند، محمدبن خاوندشاه بلخی (۱۳۷۳)، *روضه الصفا*، تهذیب و تلخیص عباس زریاب، شماره ۴ و ۵ و ۶، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

– نامه تنسر (۱۳۵۴)، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات خوارزمی.

– نظام‌الملک طوسی، ابوعلی (۱۳۴۷)، *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

– نیولی، گراردو (۱۴۰۰)، *شکل‌گیری ایده ایران و هویت ایرانی در ایران باستان*، اشرف، احمد، *هویت ایران از دوران باستان تا پایان پهلوی*، چاپ یازدهم، مترجم حمید احمدی، تهران: نشر نی.

– هنوی، ویلیام (۱۳۷۴)، *هویت ایرانی*، کلک مهر، ۶۷،۱۴۷–۱۴۲.

– یاحقی، محمدجعفر و فرشته محمدزاده (۱۳۹۲)، «*بازتاب شاهنامه در زبده‌التواریخ*»، *همایش شاهنامه و پژوهش‌های آیین*، مشهد، صص ۳۶۹–۳۴۹.

– یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷)، ظفرنامه، تصحیح و تحقیق عبدالحسین نوایی و سعید میر محمدصادقی، جلد ۱، تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی (کتابخانه موزه و مرکز اسناد).